

روایت زوج جوانی که طبقه بالای خانه شان را به دارالقرآن رایگان تبدیل کرده اند

تمام وقف

قاسمی - جوان ۳۳ ساله خودش را که برانداز می کند می بیند جوشکار روزمزدی بیش نیست که درآمد ماهیانه اش به زحمت از مرز یک ونیم میلیون تومان می گذرد! به کارگرها و دم دستگاهی فکر می کند که برای ساخت دارالقرآن و مهد کودک نیاز دارد. با خودش می اندیشد کاش پولی می داشت و بدون دغدغه کارش را به پایان می رساند. همان طور که لیست هزینه های ساخت یک به یک از مقابل چشمانش عبور می کند، امیدها برای حمایت شدن، تک به تک محو می شوند. محمدی اما پاپس نمی کشد. او آدمی است که برای زندگی اش فلسفه بافته است. این طور آدم ها هر جایی که باشند اثر خودشان را می گذارند. حالا می خواهند در حلقه پولدارها باشند یا زیر خط فقر. شهره باشد یا بی نام و نشان گوشه ای زندگی بگذرانند. بالای شهر پرسه بزنند یا آن پایین ها. چنین آدم هایی به خاطر بینشی که به آن رسیده از جا بلند می شوند، همه زندگی شان را می تکانند تا ظاهر پر زرق و برق آن فروریزد و به نقطه ای در عمق داشته هایشان مشرف شوند. برای چنین آدم هایی کمبود از اساس معنایی ندارد. برای همین وقتی محمدی می بیند با وجود سال ها فعالیت در مسجد مجوز برگزاری یک جلسه قرآن به او نمی دهند، جلسه ای که با برگزاری اش پای چندصد نوجوان را از کوچه و خیابان می کشید داخل خانه خدا، بچه ها را روی فرش خانه اش می نشاند تا دست کم جلسه خانگی برگزار کرده باشد؛ هر چند این کار برای او راضی کننده نیست. دیدن استعدادهایی که هرز می روند، پاهایی که به بی راه کشیده می شوند، دست هایی که به خلاف آلوده می شوند و چشم هایی که به مواد مخدر خمار می شوند، آستین های او را بالاتر می زند برای ساختن دارالقرآنی مستقل و همیشگی. دارالقرآنی که بتواند افکار و برنامه هایش را درست و حسابی اجرا کند تا وجود واقعی یک مکان خیالش را راحت کند از هزار بهانه برای نشدن ها و نتیجه ندادن ها که گوشش از آن ها پر شده است. خیالش راحت باشد دیگر هیچ کس به خاطر شورش و نوجوان ها از مسجد بیرونشان نمی کند یا سروصدای بچه ها حوصله کسی را سر نمی برد. «به جایی رسیدیم که دیگر نگذاشتند توی مسجد جلسه قرآن برپا کنیم و بیرونمان کردند». اضافه کردن طبقه ای به بالای خانه و تبدیل آن به دارالقرآن با هزینه شخصی، تنه اراهی است که او را به این مهم می رساند. جوشکار کوچه و خیابان های قلعه خیابان که استاد تجوید و روحوانی هم هست، دست به کار می شود. حالا می خواهد پول کارگر ساختمان از زعفران پاک کنی زنی بیوه جور شود که کمک به ساخت دارالقرآن شده نذر آن روز هایش، یا با پول فروختن گوشواره دختر بچه ای ۳ ساله تأمین شود که پدرش با شنیدن خبر ساخت این مکان مقدس بدجور هوایی شده! محمدی آن قدر روی شاخه های آهن چمباتمه می زند تا اینکه اسکلت ساختمانی جدید روی خانه اش شکل می گیرد. خیالش که از دارالقرآن نوجوان ها و برپایی منظم جلسات راحت می شود نوبت می رسد به نونهالان. یکی از رنج هایش گذر کودکان از سن یادگیری است، برای همین هر طور شده برادرش را راضی می کند زمین چسبیده به خانه را بدهد به او تا مهد کودکی در آن بسازد. با ذره ذره درآمد جوشکاری، وام گرفتن و قرض و قوله در ۲ سال مهد را برپا می کند و تاب و سرسره اش را روبه راه.

حالا فقط چند خال جوش مانده برای جفت و جور کردن ساختمان بچه ها و مر بیا ن. می گوید بدون پول که نمی شود مر بی آورد و خدمه استخدام کرد. یک مرد دیگر چه چیزی می تواند از زندگی اش بگذارد. همسر جوانش هیچ ابایی ندارد از گذاشتن کتری روی گاز و جوش آوردن آب قبل از شروع جلسه، جارو کردن فرش ها، تمیز کردن شیشه ها، جمع و جور کردن رخت ها، درست کردن عدسی برای بچه های جلسه قرآن. بازی با بچه ها در تاب و سرسره و وارد شدن در حلقه عموزنجیر با ف جزئی از کار مر بگیری اش در مهد کودک است. حالا همه چیز جور است جز هزینه قبض آب و برق و گاز، پذیرایی بچه ها، پول مر بیانی که از آن سر شهر برای آموزش می آیند و هزارویک قصه دیگر....

مشکل مهم ما در مساجد نداشتن مدیریت واحد است

سال ها در مسجد جامع ابو الفضلی فعالیت می کردم. گاه از ابتدای صبح تا ۱۱ شب. مسئولیتی بود که قبول کرده بودم. بعدها عضو هیئت امنا شدم و مسئول حسابداری؛ درآمد زایی را فعال کردیم و بعد از آن کانون فرهنگی مسجد را. آنجا هم فضای آن چنانی نداشتیم. بیشتر راغب شدیم فضا را گسترش بدهیم که نیازمند کمک های زیادی بود. یادم می آید در آن زمان ۳۰۰ میلیون هزینه شد که ۹۰ درصد آن از کمک مردمی بود. همه چیز

در مساجد نداشتن مدیریت واحد است. هرکسی ساز خودش را می زند و این خوب نیست. در حالی که اگر همه برنامه ها را روحانی مسجد مدیریت کند مشکلات حل می شود. نمونه اش مسجد الرضا است که در این زمینه با قوت کار می کند. ما خودمان چند سالی است در برنامه های قرآنی آن ها مشارکت داریم.

■ **عیال را می فرستادم خانه مادرش**
پیش از آنکه دارالقرآن ساخته شود، جلسه قرآن را در خانه خودم برگزار



می کردم. برای اینکه خانواده اذیت نشوند و از طرفی دست و پایمان باز باشد خانم و بچه را می فرستادم طلاب، خانه مادرش. ۴ نفر بودیم که پول استاد قرآن را پرداخت می کردیم. نفری ۵۰ هزار تومان ماهیانه. استاد قبول کرده بود خارج از مسجد هم جلسه بپاید، حالا با دستمزد کمی که پرداخت آن را بین خودمان تقسیمش کرده بودیم. فضا کوچک بود و دستگاه صوت هم نداشتیم. همان اول رفتم یک حساب قرض الحسنه باز کردم و وام ۲ میلیون تومانی گرفتم و با آن دستگاه صوت خریدم. باز ۴ نفری

ظاهرا خوب بود اما کارهای فرهنگی پیش نمی رفت. متأسفانه در مساجد ما همکاری و همبستگی در زمینه فرهنگی بسیار ضعیف است. همین حالا هم که در مساجد مختلف رفت و آمد دارم این ضعف را می بینم؛ اینکه هرکسی دوست دارد خودش را نشان بدهد و همین می شود عامل از هم پاشیدگی. همیشه به این طور آدم ها می گویم تو بیا خدمت کن خدا خدمتت را بزرگ می کند. اما برخی طور دیگری فکر می کنند؛ با خودشان می گویند عضو هیئت امنای مسجد بودن بزرگی می آورد، در حالی که این نگاه باید در مساجد اصلاح شود. اصلا مشکل مهم ما



دیدن
استعدادهایی
که هرز می روند،
پاهایی که به
بی راه کشیده
می شوند،
دست هایی
که به خلاف
آلوده می شوند
و چشم هایی که
به مواد مخدر
خمار می شوند،
آستین های او
را بالاتر می زند
برای ساختن
دارالقرآنی
مستقل و
همیشگی